کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب .....

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه .....

خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۹۸۶۳

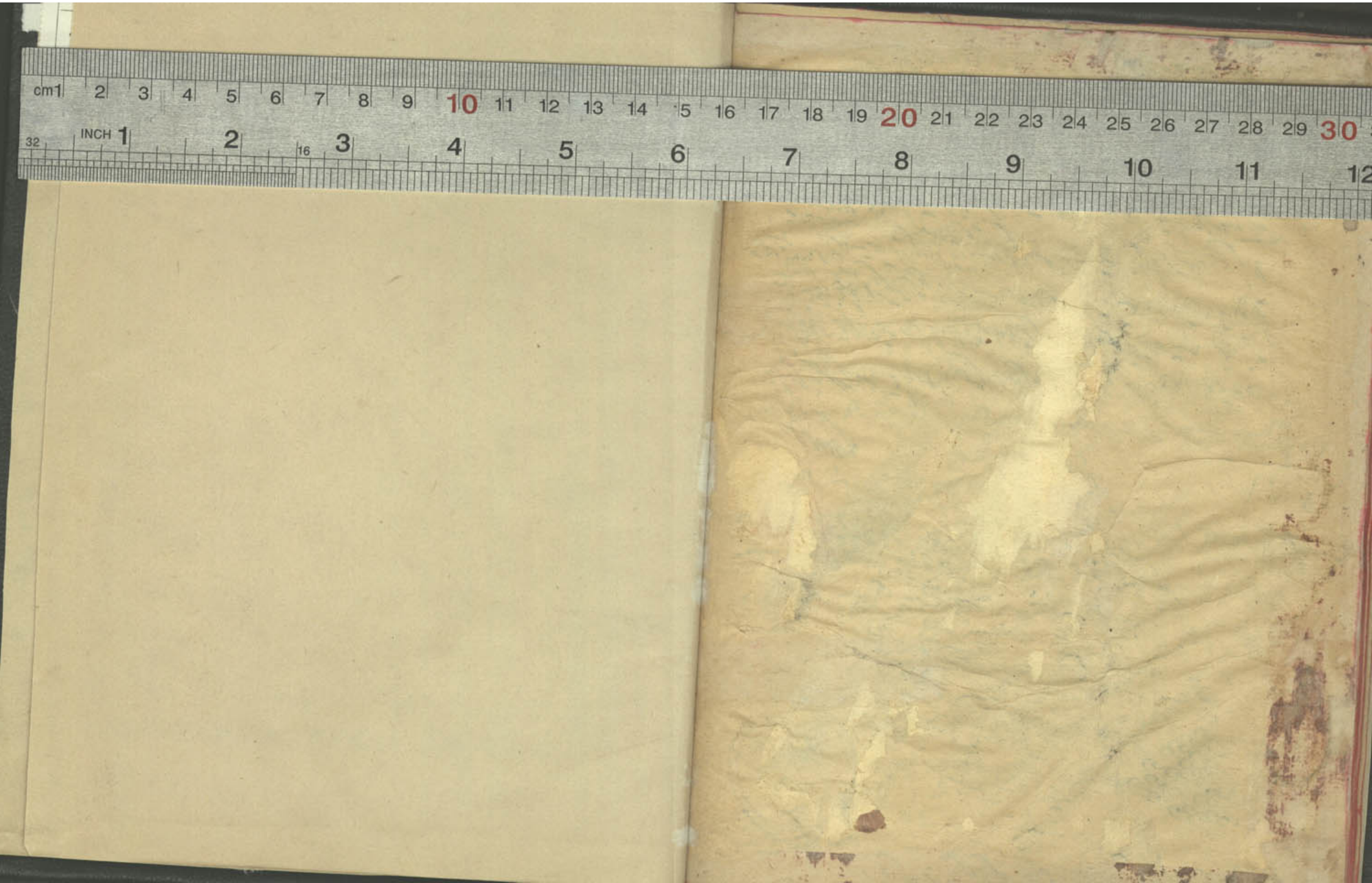

۹۸۶۳
۸۸۹۳۵

— بسم الله الرحمن الرحیم —

هنگامیکه در مجلس یزید اسیرانی که راه بودند و فرق چون فرق حضرت حسین را داردکرده بودند

گویند یزید بیدادگر، چوب خیزران بر لبان همچون ماه تابان می‌زد و در همین حال زاغی در گنبد قصر یزید زاری

همی کرد و آواز و فریاد می‌نمود یزید این اشعار را بر کلک خود خطاب می‌نمود

یا غراب البین ما شئت فقل — انما انت امرء قد فعل — کل ملک و نعیم زائل — و بنان الدهر یعنین بکل

لست اشیاخی ببدر شهدوا — وقعة الخزرج من وقع الاسل — لاعدوه و استهلوا فرحا — ثم قالوا یا یزید لا تشل

لست من خندف ان لم انتقم — من بنی احمد ما کان فعل — لعبت هاشم بالملک و لا — خبر جاء و لا وحی نزل

قد قتلنا القرن من ساداتهم — و عدلناه ببدر فاعتدل — فعدلت بدر فاعتدل

روزی شاعری به زنبیل نامی از بزرگان شعری را انشاد نمودند که از ظاهر آن معنای قبیح استباط می‌شد و در حضور

ممدوح شاعر روح آن خاتون بود اهل مجلس کرد در حضور آن بانو بود قصد تنبیهش کردند تو بخش فرمودند زنبیل چون کامل بود

فرمودند دست از او بردارید که سوراخ دعا کم کرده باشد

ارثیدت جعفر طوبی لازرک الصاب — تعطنی من ذلک ما تعطی الکف من الرغاب

نظام عبارت از آن است که اجزاء را با یکدیگر بپیوندند و معنای بعضی از آن بر بعضی دیگر

حال = امر شأن = آیه

خبر = صفة مشبهة تعنی آمرات = علامة النبأ و الرسل = سفراء انبیاء = مصدر میمی

یا از نبوت مشتق است معنای مبین یا از نبی مشتق است بمعنی راه شرق

حق عبارت و زایل است واقع یا این مطابق کتب — کتب و صدق عبارت در این

۹۸۶۳
۸۸۹۳۵

ال — حرف زائد آن لازم است برای عهد برای جنس یا عهد به قسم حضوری خارجی ذهنی

معنی به قسم بهت مطلق کل فرد از افراد که طبیعی کثیر عوارض شود که اگر نه مشار خارجی نه کم و بیش را

یعنی هم استغراق مهرزه فعلات کنند همان هم وجود است حصص مبارزی هر متحقق در کل فی الاذهان

مبارزی با هم رفته شود این استغراق با همین عبارت آیه ۱۲ الرحمن آیه عبارت الرحیم هر دو مطلقه

عهد ذهنی هم هست در این عهد خارجیت است جنس خارجیت که بهر فرد از افراد مطلقه

لا تثیر ما یجمع الفرد شرکا —

ال الجنس فی قلب الغیر بلا استفاضة حکمت

الام تعلیلی نحوی = الام الجنس فی قلب الغیر بلا استفاضة حکمت

تقاضی المقتضی = بعض مقتضی الامر ساعة حکمت چیزی را در جنس خود گذاشته است

شرح حال یگانه شاعر رزمی منصور ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه

[illegible]

مهر افتاب

ضور = ذات فرشته ،، فرع رئی نور است

الحابسه الحقائق = مرجب ... = معجب بر ظهر کتاب آثار تراکیبه و صفی

و منه نمذب عباب بحار اسالیبه و صفا

لا یدرک الواصف المطری خصائصه

و ان یکن سابقا فی کل ما وصفا

شرح حال فردوسی

بنام خنیده گفته ام — سخنهای [illegible] سفته ام — چو عمرم به نزدیک هشتاد شد — امیدم به یکباره بر باد شد — سی سال اندر سرای سپنج — چنین رنج بردم به امید گنج

روایات [illegible] — هر آن [illegible] — [illegible] — [illegible] معارف

رگ [illegible] جنگ — [illegible] — چو تور و چو سلم و چو افراسیاب — چو شاه آفریدون [illegible]

چو [illegible] — چو گرشاسب سام نریمان گرد — جهان پهلوانان [illegible] دست برد — چو هوشنگ و طهمورث دیو بند

منوچهر و جمشید شاه [illegible] — چو کاوس و کیخسرو تاجور — چو رستم چو رویین تن نامور — چو گودرز و هشتاد پور گزین — سواران [illegible]

جهان نامور شاه لهراسب را — [illegible] — چو جاماسب کنداور پرهنر — فروزنده [illegible]

چو دارای داراب و بهمن [illegible] — سکندر که بد شاه شاهنشهان — چو شاه اردشیر و چو شاپور او — چو بهرام و نوشیروان [illegible]

چو پرویز و هرمز چو یزدگرد — [illegible] — چو خسرو که پرویز نامش نهاد — چنین نامداران گردنکشان — که دادم یکایک ازیشان نشان

همه مرده [illegible] — شد از گفت من نامشان زنده باز — چو عیسی من این مردگان را تمام — سراسر همه زنده کردم به نام

یکی بندگی کردم ای شهریار — که ماند ز تو در جهان یادگار — [illegible] — [illegible] از شاه گنج [illegible]

[illegible] روز [illegible] مباد — سخنهای [illegible] — [illegible] رنج کرد — [illegible] گرد

اگر منصفی بود [illegible] داستان — [illegible] در این داستان — [illegible] — [illegible] دادم سخن

بسی رنج بردم در این سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی — اگر شاه را شاه بودی پدر — [illegible] — دگر [illegible]

مرا سیم و زر تا به زانو بدی — چو سی سال بردم به شهنامه رنج — که شاهم ببخشد به پاداش گنج — [illegible] گشاد

[illegible] — [illegible] — که [illegible] — [illegible]

[illegible] — سراسر [illegible] گرد دست — [illegible] — [illegible] تخت [illegible]

[illegible] — [illegible] هنگام آب — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] فردوسیان [illegible] — [illegible] — دگر [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

دل [illegible]

درتاریخ ختم شاهنامه [illegible]

تاریخ شاهنامه [illegible] — [illegible] — چو سال اندر آمد به هفتاد [illegible] — [illegible]

7

سی و پنج سال از سرای سپنج — بسی رنج بردم به امید گنج — چو بر باد دادند رنج مرا — نبد حاصلی سی و پنج مرا — کنون عمر نزدیک هشتاد شد

امیدم به یکباره بر باد شد — سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد — به ماه سفندارمذ روز ارد — ز هجرت شده پنج هشتاد بار — که گفتم من این نامهٔ شاهوار

تن شاه محمود آباد باد — سرش سبز و دلش شاد باد — [illegible] این نامه را یادگار — [illegible]

نمیرم از این پس که من زنده‌ام — که تخم سخن را پراکنده‌ام

چو در کتب مختلفه جنگ رستم و اسفندیار [illegible] — [illegible] ایران از طرف یزدگرد [illegible]

[illegible] — [illegible] گفته است — [illegible] رستم [illegible] سهراب

— [illegible] — [illegible] — [illegible] — جهان پهلوان رستم [illegible] — [illegible] —

[illegible] — سر نامه گفت [illegible] — [illegible] — [illegible] گردان سپهر — [illegible]

[illegible] — [illegible] تخت [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] شاه [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] ایران [illegible] — [illegible] —

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] تخت و تاج [illegible] — [illegible]

سخن [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] شاه [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] پهلوان — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] پهلوان

[illegible] — [illegible] — [illegible] مردان مرد — [illegible] رستم [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — سخنهای رستم [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] نام خدای — [illegible]

[illegible] سخن [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

~~بشنو خروش نی چون بنالد گریه و مجلس~~

چو آفتاب برآید ز بامداد فلک
که جز به بیغ در ایوان کاه نگشاید
سپیده دم ز پی پهلوان ما سوزد
چو برق آتش ما هم ز رخش آتش زاید
چو دیده بر در ایوان رودابه دارد
شب جنگ ترکان مجسّمه کمین
که در زمان ایثار ریزد از نشد
پیاپی بر تن پیش کادر بر
بزد آتش بگاه جانم سر
دیبا چه سپهبد کرد یاد
که از هم ما در ما به آید بروی
اگر ما در از زهره ما در جهان
به دوک سخن بر نهاد
تبارک تا بد نیز دانای
جز او را بر آن جامه زنگار

بیفتاد گفت تهمتاب بیفتن
نباید که بیند زخم ما
که بیش روان به بیند پدر
بیفتن گر بیفتیت بر شاد
هم بر نهاده بر خاک ای
که این نامه که گردم امروز
مگر کاین عنان بر قوّ آسمان کند
بگوئید که ما را چه آید بسر
سزد گر ز تی هم اکنون فاریم
که دیس بگیرد پیاپی بر اد
که هستش بر نزد فرّ ایزدی
بیچید از وی گمان و گمان
درخشان است خطّی بیفتیم بر
که روشن کند جان تاریکی
بجز نامه دادار بر لب نگشاید

که اکنون چو روز خ از ما نگشت
بگفتم اگر زنده بینم پدر
بیفتن نوشتم به افسر بر
نشست از بر خشت رخشم چو گرد
چنین گفت با سرو آزاد خویش
هم شگرف از بهر آن از هیبت
بگو در نگفت آن زبان پهلوان
در آن نامه نوشته او که در نگفت
مگر کو به گفت تو بهتر شود
بر گفت کاوش کن بیفتن
ولیکن اگر دارم نوش جان
چو شیشه کو در برگشت زود
به تنهائی بگیتی در ایاز نیست
نمود رقم تا بیکار

همه کار ترکان دگرگونه گشت
بگیتی نماند بجز
که نی گشته گردم به بیت پدر
پر از خون دل لب پر از باد سرد
دل دارم اکنون تو گوئی نه تنی
زبان بر گشاده نه گیرد نه
که گاهی گردد بنام روشن روان
گه خاک تر از مهتر است
چو خرم نیش تخت تو کهتر شود
گر ابیشتر آب بر نزد یک
دیم زنده ما در می بیند
بر رستم آهرگ دارد
با رنج کس را غم ایران نیست
یکی جامه آرد برش پرنگار